

نگاه برای عزت‌که جز عزت ایران نمی‌خواست

محمود عمرانی

● نوشتن درباره بزرگان بسیار سخت و دشوار است. احساس می‌کنم همانند فردی هستم که از پای کوه می‌خواهد تصویری از قله را ترسیم کند. شاید توصیف قله یا کوه بلند از بالای آن آسان باشد، اما به‌سختی می‌توان از پایین کوه تصویری نزدیک به واقع را از قله ترسیم کرد. سحابی برای من یکی از قله‌های بلند تاریخ معاصر ایران است.

آشنایی من با مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی به اوایل دهه ۶۰ بازمی‌گردد. قبلاً نام او را شنیده بودم، اما از نزدیک با او مواجه نشده بودم. می‌دانستم که یکی از اعضای نهضت آزادی و از مبارزان زمان شاه بوده است و سالیان طولانی از عمرش را در زندان‌های شاه سپری کرده است.

با جمعی از دوستان و هم‌فکران که در زندان شاه با هم، هم‌فکر و هم‌بند و هم‌موضع بودیم تصمیم گرفتیم با توجه به شرایط آن دوران، فعالیتی صنعتی را شروع کنیم تا شاید بتوانیم به سهم خود نقشی مثبت در ایجاد و گسترش صنایع واسطه و مادر ایجاد کنیم. از ایشان هم دعوت شد. جلسات و دیدارهایی برگزار کردیم و بحث‌های زیادی داشتیم و سرانجام تصمیم به احداث یک کارخانه (واحد تولیدی) که محصولش مواد اولیه صنایع چینی و شیشه و سرامیک را تأمین می‌کرد، گرفتیم.

در این جلسات بود که از نزدیک با مهندس آشنا شدم و این آشنایی تا پایان زندگی او (نزدیک به ۳۰ سال) ادامه داشت. به‌شدت مجذوب اخلاق، روحیات، افکار، اندیشه‌ها و شخصیت انسانی و بامحبت او شدم و همکاری را با او علاوه بر آن فعالیت اقتصادی، در انتشار مجله ایران فردا و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی ادامه دادم. از او بسیار آموختم و بسیار تأثیر پذیرفتم. بی‌تکلف و ساده بود، نگاهی ملی داشت، شجاع بود و نظراتش را با صراحت ابراز می‌کرد، دلسوز ایران و انقلاب بود. هر کس که او را می‌شناخت و حتی کسانی که با عقاید و نظرات او مخالف بودند، به ایمان، صداقت، صمیمیت و سلامت او معترف بودند. به سوسپال‌دموکراسی باور داشت و معتقد بود که توسعه اقتصادی پیش‌نیاز تحقق آن است. هرگاه لایحه بودجه از طرف دولت‌ها به مجلس ارائه می‌شد، آن را با دقت مطالعه می‌کرد و نظرات و انتقادات خود را با مسئولان وقت در میان می‌گذاشت یا در قالب مقاله و سخنرانی ارائه می‌داد. بر این باور بود که تقویت بورژوازی ملی و توسعه درون‌زا ضرورت این مرحله از تحول اقتصادی جامعه ایران است. به عقاید و نظرات دیگران بها می‌داد و در تصمیم‌گیری‌های جمعی، چه در جلسات هیات‌مدیره فعالیت اقتصادی یا تحریریه مجله ایران فردا کاملاً دموکراتیک برخورد می‌کرد و تابع نظر اکثریت اعضا بود. تحریریه ایران فردا یک تجربه خیلی خوب برای تمرین دموکراسی در ضمن انجام یک کار اجرایی برای همه بود. ایران فردا مجله‌ای بود که قبل از اینکه در جامعه حرکت

اصلاح طلبی مطرح شود، منتشر می‌شد و از سال ۱۳۷۶ به‌بعد، با مطرح شدن گفتمان اصلاحات و شرایط جدید اجتماعی و سیاسی در کشور باز هم توانست با همان ظرفیت به فعالیتش ادامه دهد و حتی پرنگتر و برجسته‌تر شود. شاید به این دلیل که ایران فردا در شرایط جدید نیز حرف‌هایی برای گفتن داشت و این را از ماندگاری ایران فردا بود. به قول «توین‌بی»، مورخ معروف انگلیسی: «تمدن‌ها و نظام‌ها زمانی از هم می‌پاشند که برای مسائل جدید پاسخ‌های کهنه بدهند» و خوشبختانه ایران فردا با مدیریت مهندس سحابی می‌توانست در شرایط جدید حرف‌های جدید بزند.

مهندس با تاریخ ایران و جهان آشنا بود و به تاریخ معاصر ایران تسلط کامل داشت. گاه در مباحث اجتماعی و سیاسی مثال‌هایی را از تاریخ معاصر ایران و مقایسه آن با حوادث و رخدادهای جامعه مطرح می‌کرد که بسیار آموزنده بود. حافظه‌ای قوی و قلمی توانا داشت. به تابناک‌ترین تجربه و بهره‌گیری از تجارب تاریخی بها می‌داد و بر این باور بود که در ایران تجارب تاریخی از نسل‌های قبل به نسل کنونی منتقل نشده و نوعی گسست در تاریخ ایران رخ داده است. به اخلاق در سیاست با سیاست اخلاقی اعتقاد داشت و در موارد مختلف با دوستان و هم‌فکرانش مشورت می‌کرد. مهندس همیشه نسبت به تمامیت ارضی و منافع ملی کشور حساس بود. با اینکه از نظر مواضع سیاسی به برخی مسائل انتقاد داشت، اما از بسیاری از کسانی که طرف انتقاد او بودند، بیشتر برای تمامیت ارضی ایران دلسوزی می‌کرد. من وقتی مواضع مهندس را در مورد استقلال و حفظ تمامیت ارضی و مخالفتش را با سیاس‌یونی که به تمامیت ارضی توجه نداشتند یا کسانی که با تجزیه‌طلبان همکاری می‌کردند، می‌دیدم و با برخی تلخکامی‌هایش در عرصه سیاسی مقایسه می‌کردم، یاد این شعر هوشنگ ابتهاج می‌افتادم که می‌گوید:

آنکه او امروز در بند شمامست / در غم فردای فرزند شمامست

در آن دوران بحث اهمیت و اولویت ایران یا اسلام در میان سیاستون مطرح بود و سحابی بر این باور بود که باید ایرانی وجود داشته باشد که در آن اسلام و آرمان‌های اسلامی تحقق پیدا کند.

ادامه در صفحه ۷



نامر تکمیل‌همایون

استاد جامعه‌شناسی تاریخی ایران

در مقاله‌ای که پیش‌تر در سوگ مهندس عزت‌الله سحابی نوشتم، بی‌آنکه زیاد اندیشه کرده باشم عنوانش را «دیانت‌مند مبارز ملی» نهادم. اکنون که می‌خواهم یاری دیگر دلشورانه‌اش «نجد و از باران نجد» یاد کنم درمی‌یابم آن عنوان هرچند خودبه‌خود بر صفحه مقاله نقش یافت اما از دیرباز ریشه در افکار و عواطف نگارنده داشته است. من که سال‌های سال حضوراً و غیاباً به وی علاقه و ارادت داشتم و مبارزات او را می‌پسنیدیم، این را به‌راستی درمی‌یابم که مهندس سحابی همانند پدرش روان‌شاد دکتر ایالله سحابی، صاحب دیانت راستین بود. هر دو آن بزرگواران، دیانت خود را باتمام وجود شناخته بودند و به‌دور از تعصب و تفسر که آفت اعتقادات است به آن دل بسته بودند. دیانت آنها بر پایه تحقیق و تتبع و شناخت

حیات بسوی تازگی و کل می‌دهد؛ عطر یاس و دستان مهربانی که دیرگاهی است به خاک سپرده شده؛ چهارسال قبل در چنین روزی از خردادماه، حیات بوی طراوت می‌دهد؛ انکار صاحبخانه همین چندساعت پیش است که برای استقبال از میهمانان، به برگ‌ها، درختان و گل‌ها روح طراوت و به هوا سهمی از لطافت پاشیده است. وسط حیات خانه که می‌ایستی، پنداری ذخایر رنگارنگ طبیعت و زندگی را به رخ می‌کشد؛ اینجا، اما صاحبخانه خود بیمار است و خستگی‌های روزگار پی‌ری را قسمت می‌کند با اطرافیان خود. مرد و تن‌ها دخترش، چهارسال است که رفته‌اند. در صندلی فلزی خود را پنهان کرده و با لب‌خندی محو بر صورت رنگ‌پریده، خوشامد می‌گوید به میهمان‌های عزت و هاله. باز هم مراسم سالگرد و باز هم حضور مردم در خانه «زین‌دخت عطایی»، خواهرزاده مهندس مهدی بیازرگان و همسر عزت‌الله سحابی. همیشه این‌گونه بود اینجا و زری خانم هرگز خانه را خالی ندیده از رفت‌وآمد. خانه پدرش، همسرش، پدرشوهر و دای‌اش همیشه گذرگاه دوستان و علاقه‌مندان بوده. صاحبخانه آرام در جای خود نشسته و به صورت میهمانان نگاه می‌کند. گویی زندگی تو را به هزاران رشته به مردم پیوند می‌دهد اینجا؛ مردم دست و بازو و چشم و زبان تو می‌شوند. دست آنان پیکرتراش و چهره‌ساز توست و باز مردم فراموش نمی‌کنند یاد انسان‌های بزرگ را از یادشان. صدای ملایم نسیم از لابه‌لای درخت‌ها به‌گوش می‌رسد. خورشید دامن خود را جمع کرده و هوای روح‌بخشی بر روح میهمانان جاری است. صندلی‌های فلزی که دور حیات چیده شده، کمتر جای خالی‌ای را به تازه‌وارد نشان می‌دهند. میهمانان رسیده‌اند؛ ابراهیم یزدی، حسین انصاری‌راد، غلامعباس توسلی، حسین شاه‌حسینی، محمد توسلی، لطف‌الله میمنی، احسان شریعتی، محمد ملکی، هاشم صباغیان، محمدمهدی جعفری، صادی خانیکی، فرهاد مومنی، فاطمه راکعی، مینو مرتاضی، فیروزه صابر، حبیب‌الله پیمان، اعظم طالقانی و دیگران. ساعت شش بعدازظهر؛ لواسان: «مراسم سالگرد عزت‌الله و هاله سحابی».

واما ۴سال بعد

خانه به نیم‌طاق خانه شماره ۱۰ که می‌رسی، اهل به به استقبال می‌آیند با صمیمیت، کوچه آرام است و هیچ نشانی از میهمانی بزرگ در آن دیده نمی‌شود. نه‌عکسی، نه اعلامیه‌ای، هیچ نشانی از صاحبخانه بر در نیست. تنها صدای رنگ‌پریده‌ای که از دم در به گوش می‌رسد، نشان می‌دهد مراسم سر ساعت شروع شده: «... سفت خوش ای‌دوست، هجرت‌باد گوارای وجود، گرچه رفتی اما عشق میراث تو شد، یادگاری که در این گنبد دوار بماند...». تنها جایی که عکس هاله و عزت‌الله در آن دیده می‌شود، حیات خانه است. عکسی از دورانی نه‌چندان‌دور در قلابی فلزی روی میزی کوچک که با ترمه پوشانده شده، با لبخندی عمیق، خیره به میهمانان نگاه می‌کند و چند ساعت روشن در مقابل قاب عکس. مراسم چند دقیقه‌ای است که شروع شده با تلاوت آیاتی از قرآن کریم. چهارمین مراسم برای درگذشت کسی از نسلی دیگر، نسلی که شاید تکرار آن میسر نباشد. نسل ایران‌دوست‌ها، نسل مردان باتحمل و صبور، نسل آدم‌های آب‌خورده از سرچشمه شک و وضوگرفته از برکه یقین، نسل باورکنندگان عدالت و خیر، نسل که خیلی از آنها امروز پیر شده‌اند؛ پیرمردان و پیرزنانی بر از اسرار تاریخ. مراسم با دو سخنران: فاطمه راکعی و فرشاد مؤمنی تا ساعت ۹ ادامه دارد.

سیاست

باز هم به یاد دیانت‌مند مبارز ملی

علمی و تفهمی بنیاد یافته بود و این امر از دین‌مداری مبتنی بر دنیاپرستی و زهد و ربایی که به‌قول حافظ «خرمن‌سوز» دین و تقواست بسیار فاصله دارد. مهندس سحابی دیانت‌مدار خانه‌نشین و باز به‌قول حافظ «بی‌التفات به کار جهان» نبود. همانند پدر بزرگوارش همگام با کسانی بود که «عملاً بالصلاحات» هستی آنان را سامان می‌داد. او از دوره جوانی در تلاش و مجاهدت در راه عقیده و آرمان خود بود و این مبارزه را همواره در سلم و صفا و محبت و شفقت و شیوه‌های مدارا و تساهل تبلیغی انجام می‌داد و مشهود بود اعتقاد جازم دارد به اصل «لا اکراه فی الدین». به زبان دیگر وی هم «معروف» را می‌شناخت و هم «منکر» را و به‌درستی در دعوت به «سبیل» پیروگذار «حکمت و موعظه حسنه را به‌کار می‌بست». من در دوران دانشجویی، در سیمای درخشان پدر بزرگوارش این حالات را می‌دیدم و حتماً مهندس سحابی، پرورش‌یافته و پرورش‌دهنده همین آداب و طریقت بوده است که رحمت خدای تعالی پیر او باد. اما صفت دیگری که باید بر «دیانت‌مند و مبارز»بودن آن بزرگوار افزود عزت و شکوه‌مندی «ملی»بودن است که بی‌تردید در روزگار کنونی جهان و موقعیت تاریخی

آیین چهارمین سالگرد درگذشت عزت‌الله و هاله سحابی برگزار شد

روزی که سحابی‌ها رفتند

لیلا ابراهیمیان



هاله؛ شبیه نسل خود بود

آسیه؛ شبی خوابش را دیدم

ماجری برآمده، فیروزه صابر از هاله به‌عنوان «یار مهربان و مادر صلح» یاد می‌کند و شعر او را که در سال ۱۳۸۰ برای پدر سروده بود، می‌خواند و بعد آسیه، دختر هاله را دعوت می‌کند برای خواندن دل‌نوشته خود برای مادرش. «چهار سال از رفتن تو می‌گذرد. دراین چهار سال اتفاقات زیادی در زندگی من رخ داده که هم شیرین بود و هم تلخ؛ اتفاقاتی که در هر کدام می‌گفتم «جای هاله خالی». اتفاقاتی که اگر هاله بود ممکن بود پیش نیاید یا با احساسی متفاوت روی دهد. می‌گویند: خدا گر ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری. رفتن هاله برای همه ناراحت‌کننده بود مخصوصاً برای من. ولی این واقعیت را باعث شد تجربیاتی را کسب کنم که می‌کند او بود شاید اتفاق نمی‌افتاد. در این‌من مدت فهمیدم که چقدر به هاله وابسته بودم. وابستگی‌ای که او سعی می‌کرد قبل از رفتنش از آن کم کند تا به من ضربه‌ای وارد نشود... بعد از رفتن هاله ترس‌هایی داشتم که هنوز ادامه دارد: ترس از یادبردن خاطراتش، ترس فراموش کردن صدای نازنینش و ترس فراموش‌کردن نگاه عمیقش. نگرانم که او را خوب نشناختمش. باز هم ترس بزرگ‌تری که روزی مجبور شوم ایووم خاطراتم را ورق بزنم تا چیزهایی را که فراموش کرده‌ام به یاد آورم. نگرانم از اینکه صدا و نگاهش در ذهنم نقش نبندد. دوست دارم که هر وقت احساس دلنگی کردم به راحتی صدا و حرف‌هایش در ذهنم طنین پیدا کند. شبی خوابش را دیدم که در کنار آبی نشسته بود. پرسیدم هاله! تکلیفم را روشن کن. می‌خواهی بری یا بمانی. جواب داد: نمی‌دانم اما انکار دوست دارم بمانم. بعد از این خواب دیگر پیشم نیامد. فکر می‌کردم که دیگر رفته... اما حالا بعد از این همه اتفاق‌های خوب، او را می‌بینم. او همین‌جاست؛ در کنار من، در میان جمعیت. به من نگاه می‌کند و من این نگاه را کاملاً حس می‌کنم. با تمام این اتفاقات همیشه از خود خجالت می‌کشم که چرا خدا را شکرگزار نیستم. حال فرصت خوبی است برای سپاس از خدا... خدا را شکر می‌کنم به خاطر نعمت‌های فراوانی که فقط گوشه‌ای از آن را شناختم. مطمئن هستم که هاله هیچ‌گاه من را تنها نگذاشته...». نامه آسیه که به پایان می‌رسد در میان گفزند‌های میهمانان، دق‌بلند

ایران بس انسانی و گرانبهاست. مهندس عزت‌الله سحابی «انسانی ملی»، میهن‌دوست و آزادی‌خواه بود. چندبار که سخنرانی‌های آن روان‌شاد را می‌شنیدم و نوشتارهای وی را می‌خواندم، به‌خوبی درمی‌یافتم با تمام وجود «مصدق» و راه و مکتب آن نماد تاریخی را شناخته است. نهضت ملی ایران را ریشه‌یابی کرده است. سلطه بیگانگان را بر میهن در طی زمان دریافته است و به پیوند نامیارک آن با استبداد درون‌جامعه‌ای آشنایی دارد. ازاین‌رو نخستین گام رهایی را به گمان من در حرکت‌های فرهنگی تشخیص داد و در این راه از هیچ چیز نهراسید. آگاه‌سازی و نشان‌دادن راه درست و «صراط مستقیم» هدف بنیادی او بود. مهندس سحابی شکوفاترین طریقت را برگزید و در مجلس و وکالت مجلس و در مقامات اداری و اجرایی کشور همواره راه‌گشایی آینده ایران مستقل و مردم‌سالار، پیشگام بود و برای ملت خود امید آفرید. هرچند به‌قول محتشم کاشانی، شاعر مرثیه‌سرای ایران: **سپه ابری است چشمم در هوای هاله سحابی**

علامت‌های پیداکشتن باران در او پیدا

نام و یادش پاینده باد.

و موهای سفید تقی شامخی دیده می‌شود با نگاهی آمیخته به مهر پدری و نگرانی که انکار او هم مثل دخترش سخت نگران است.

سحابی و دغدغهٔ توسعه

سخنران بعدی، فرشاد مؤمنی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی بود. اما قبل از صحبت‌های مؤمنی درباره «توسعه و اقتصاد ایران»، صابر بادی می‌کند از همه کسانی که در جمع حاضر نیستند ولی نامشان هست یا آنهایی که نامشان در خاطر کسی نیست و در خاطره‌هاست. بعد مؤمنی صحبت‌های خود را شروع می‌کند. او در روزهای اول فوت مهندس سحابی مقاله‌ای می‌نویسد با عنوان «دغدغه‌دار بزرگ توسعه ملی». مؤمنی، توسعه ایران را دغدغه بزرگ سحابی می‌داند که امروز هم به دلیل شرایط اقتصادی ایران باید این دغدغه را مهم دانست. فرشاد مؤمنی می‌گوید: «اقتصاد ایران در وضعیت خطری است و در وضعیت خطر باید به بنیادها برگشت. این بازگشت برای ایران اهمیت دارد، چون آمیزه‌ای از دانش ناکافی و منافع غیرهم‌راستا با منافع توسعه ملی در یکی از دوره‌های مهم اقتصاد ایران، کسالت‌بارترین دوره را رقم زده است. گزارش‌ها و آمار رسمی نشان می‌دهد که از سال ۱۳۸۴ تا امروز از محل صادرات نفت، گاز و فراورده غیرنفتی چیزی بالغ بر هزار میلیارد دلار در این اقتصاد تزیریق شده اما اثر عملیاتی آن این است که تعداد جمعیت شاغل در ایران بلاتغییر باقی مانده است. براساس گزارش‌های رسمی، ایران ۶۰ رتبه به لحاظ فساد در اقتصاد و ۴۷ رتبه در کیفیت محیط زیست سقوط کرده و جمعیت فقیر ایران ۴۵٫۵ برابر افزایش یافته است و شاخص فلاکت در ماه‌های پایانی دولت قبلی دو برابر این شاخص در ابتدای شروع به کارش بوده است... این یکی از حادثه‌های بزرگ تاریخ اقتصاد ایران است. ما نیاز داریم به روش علمی درباره توسعه ملی صحبت کنیم تا این حوادث تکرار نشود. ساختار رانتی به نقش افشار اشاره می‌کند درحالی‌که باید علاوه بر افراد به بنیان‌های ساختاری توجه کرد که اجازه چنین رفتاری را می‌دهد. اقتصاد رانتی با پارادوکس بزرگی روبروست که به صورت نظام‌وار فرایند تصمیم‌گیری و تخصیص منابع را به سمت کوتاه‌نگری می‌برد. این اقتصاد با بحران تقاضای مؤثر روبه‌روست». بعد مؤمنی به عملکرد اقتصادی دولت یازدهم انتقاد می‌کند: «شما نگفتید که می‌خواهید عملکرد دولت قبلی را ادامه بدهید اما با شیب ملایم. جمع‌آوری آرا از طریق انتقادات رادیکال به عملکرد دولت قبلی و عمل‌کردن به همان شیوه نقض عهد است». مؤمنی به محضران یادآور شد: «عزت در مواجهه با توسعه به «نگاه به درون» تاکید داشت. البته این نگاه، به منزله نگاهی توطئه‌ای نیست اما فقط کشورهایی توانسته‌اند از سرمایه خارجی درست استفاده کنند که تمرین درستی در استفاده از سرمایه انسانی و مادی خود داشته‌اند».

وقت دعا و نیایش است. میهمان‌ها می‌ایستند برای قرائت سوره توحید و بعد کلیبی کوتاه از زندگی مهندس عزت‌الله و هاله سحابی. خستگی صاحبخانه مجال صحبت نمی‌دهد. او سخت خسته است و تاریکی فرا می‌رسد. میهمانان به سمت کوچه سرازیر می‌شوند و به درون کوچه پناه می‌برند. صاحبخانه روی ایوان خانه در حیات نشسته و با میهمانان خداحافظی می‌کند. شمع‌های مقابل عکس، به اشک آخر نشسته است؛ در خانه شماره ۱۰.

روزنه وقتی برای زندگی، وقتی برای مرگ



رویا راضی

● هاله عزیز!

چهار سال است که پرنده سبکیال وجودت از قفس جسم رنجورتر پرواز کرده است و تو زنده‌تر از همیشه در لحظه‌لحظه زندگی‌ام حاضر و جاری هستی! خاطرات نزدیک به ۴۵ سال دوستی‌مان را که مرور می‌کنم همه‌اش سرشار از زندگی و سرخوشی است. سال اول دبیرستان برای اولین‌بار تو را دیدیم؛ وقتی به مدرسه ژاندارک و جمعی که از اول دبستان با یکدیگر همکلاس بودیم، وارد شدی. هنوز تصویر دختری تپل‌میل با موهای فر فرسی، چهره‌ای خندان و صمیمی و چشمانی از جنس صداقت که کفش‌های طبی بوتین‌مانند به پا داشت، پس از گذشت این همه سال مانند روز اول در برابر دیدگانم قرار دارد. به‌خاطر مهربانی، صفا، شوخ طبعی و بی‌پیرایگی‌ات به‌سرعت جای خود را در دل همگان باز کردی. به اینها اضافه کن زیرکی، داهوشی و شیطنت‌های معصومانه‌ات را که از تو شاگرد ممتازی ساخت؛ شاگرد ممتازی که با کسی رقابت نداشت و دغدغه‌اش شریک‌کردن سایرین در دانسته‌هایش بود. بی‌دریغ به بقیه برای رفع مشکلات درسی‌شان کمک می‌کردی. از همان نوجوانی سر پرشوری داشتی. صفحات اول کتاب‌های درسی را که عکس‌های خانواده پهلوی بود پاره و بقیه را هم بدین‌کار تشویق می‌کردی. «مرگ بر شاه»نوشتن‌هایت روی تخته کلاس در رنگ‌های تفریح با پایین‌کشیدن قاب عکس شاه از روی دیوار کلاس‌ها، آن هم در مدرسه‌ای که شهپناوی مملکت در آن درس خوانده بود، همه و همه موجب شد مدیر چندبار به مادر مهربانت درباره خطر اخراج از مدرسه تحت فشار ساواک هشدار دهد.

هاله‌جان یادت می‌آید آن نقاشی‌های زیبایی را که با گچ‌های رنگی روی تخته‌کلاس می‌کشیدی یا در دفتر همکلاسی‌هایت به یادگار می‌گذاشتی؟ تو فقط‌تا هنرمند نبودی، نه‌تنها خوب نقاشی می‌کشیدی خوب و روان هم می‌نوشتی، خوب تقلید صدای دبیران را درمی‌آوردی، کاردستی درست می‌کردی، دست‌ی هم در موسیقی داشتی. هنوز طنین خوش آهنگ‌هایی که با ساز ملودیکا در جمع‌های دوستانه می‌نواختی، گوشم را نوازش می‌کند. یادت می‌آید درذکی به کلیسای مدرسه می‌رفتی و با دوردیدن چشم خواهران روحانی پشت پیانو آنها می‌نشستی و می‌نواختی؟ آشنایی بدردانسان به‌واسطه فعالیت در نهضت ملی‌شدن نفت به دوستی ما رنگ دیگری داد. تو؛ اگرچه تو در سراسر عمر پرنرگت رفتارث به‌گونه‌ای بود که همه تنها خود را صمیمی‌ترین دوست تو پنداشتند. به یاد می‌آورم آن قول و قرارهای دوره نوجوانی را برای خودسازی و تمرین اینکه «با نداشتن و نخواستن روبین‌تن شویم»؛ قراری که تو چه خوب بدان عمل کردی. آنچه بیش از همه تو را می‌آزرد غم و درد دیگران بود. در یکی از انشاهای دوره دبیرستان درباره تعاون و همکاری این گونه نوشتی: «آنچه مهم‌تر از همکاری است همدردی است. باید درد اجتماع را فهمید، احساس مردم را درک کرد... چگونه ما سوار بر اسب و دیگران پیاده، می‌توانیم با یکدیگر همکاری داشته باشیم».

روز ششمتم بهمن ۸۹ را فراموش نمی‌کنم، پس از پایان مراسم ختم پدرم، در جمع دوستان مدرسه‌ای خبر دادی فردا یا پس‌فردای آن روز به زندان می‌روی و طوری مشتاقانه از فراهم‌کردن مقدمات این «سفر» صحبت می‌کردی گویی موفق به گرفتن بورسیه برای ادامه تحصیل در یکی از بهترین دانشگاه‌های دنیا شده‌ای؟! گفתי چگونه خانه را آب و جارو و چند وعده غذا درست کرده‌ای تا خانواده‌ات چند روز از این جهات دغدغه نداشته باشند.

هاله جان تو به قول‌وقرارهای نوجوانی‌مان عمل کردی و «هنرمندانه‌زیستن را آموختی»، بنابراین موفق شدی «هنر خوب‌مردن» را نیز بیاموزی. تو به واقع مصداق ویژگی‌هایی بودی که خدای رحمان در قرآن از «عبدالرحمان» برمی‌شمارد. آنجا که در آیات انتهایی سوره فرقان می‌فرماید: عبدالرحمان کسانی هستند که راه‌رفتشان متواضعانه و بی‌تکبر است، چون به صفت و حمایت خدا که عام است متصل شده‌اند با صبوری و مهر و «مدارا» پاسخ می‌گویند؛ امیدوارند به انسان. در جبهه باطل و زور حضور ندارند و با آن همکاری نمی‌کنند. با آیات خداوندی مانند کرها و کورکوانه برخورد نمی‌کنند، بلکه می‌اندیشند که شناخت برسد و دست آخر اینکه دعایی کنند که آن‌چنان شایستگی پیدا کند تا امام و الگویی باشند برای تقواییشان.

توضیح

● **ستون آینه و آینه دیروز، استثنائاً امروز چاپ نمی‌شود.**